

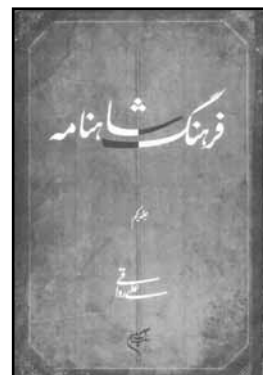
نقد و بررسی

فرهنگ شاهنامه

با حضور

دکتر علی رواقی، دکتر میرجلال‌الدین کزازی،

دکتر حسن انوری و دکتر مجتبی منشی‌زاده



* فرهنگ شاهنامه

* دکتر علی رواقی

* تهران: فرهنگستان هنر، چاپ اول، ۱۳۹۰

دیگری نیز وجود دارد که شامل اختصارات به کار رفته در کتاب است. خود کتاب فرهنگی است که به صورت مدخلی تدوین شده؛ جلد اول آن از حرف «ا» تا «د» و جلد دوم از حرف «ر» تا «ی» و در انتهای کتاب نیز کتاب‌نامه قرار دارد. حجم کتاب بدون مقدمه و کتاب‌نامه آن بالغ بر ۲۲۲۲ صفحه است. موضوع این جلسه اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا هم درباره شاهنامه سخن می‌گوییم و هم در زمینه فرهنگ نویسی؛ از این روی جا دارد آقای دکتر رواقی در مورد انگیزه تدوین این فرهنگ و مقایسه آن با کارهای پیشین صحبت نمایند.

دکتر علی رواقی: همان‌طور که آقای بهرامی اشاره کردند، در طی این هزار سال که از آفرینش شاهنامه گذشته فرهنگی درباره شاهنامه نوشته نشده است که دربردارنده بیشتر و یا تمامی واژه‌ها و ترکیب‌ها و تعبیرهای گونه‌گون شاهنامه باشد؛ نکته دیگر این است که فرهنگ‌نامه‌های پرشمار فارسی هم نتوانسته‌اند مجموعه واژگان شاهنامه را در خود فراهم کنند. در لغت‌نامه دهخدا - که بزرگ‌ترین فرهنگ معاصر است - فرهنگ معین، فرهنگ دکتر انوری - که به فرهنگ سخن معروف است - و دیگر فرهنگ‌ها، مجموعه واژگانی شاهنامه ضبط نشده، و اگر هم شده باشد به صورت ضعیف، ناقص و بدون رجوع به متن شاهنامه بوده است. در این فرهنگ‌ها، چه به صورت آماری یا نیمه آماری، نه تنها واژگان، بلکه ترکیبات کنایی موجود در شاهنامه نیز وجود ندارد. نزدیک چهارصد صفحه از فرهنگ حاضر را ترکیبات و تعبیرات کنایی تشکیل می‌دهد که یکی از دشوارترین بخش‌ها برای معنی‌گذاری بوده است. متأسفانه چاپ دقیق و مضبوطی از شاهنامه در دست نیست، همه چاپ‌های شاهنامه نادرستی‌های فراوان دارند. البته این مسأله تنها مربوط به مصحح شاهنامه نمی‌شود. مصحح نسخه‌ها و دست‌نوشته‌هایی از شاهنامه را در دست می‌گیرد، و بر پایه آن نسخه‌ها آماده‌سازی متن را صورت می‌دهد. آنچه در تصحیح متن شاهنامه ضرورت دارد، شناخت دقیق از دست‌نوشته‌های گوناگون شاهنامه است.

عسکر بهرامی: شاهنامه در طی سی سال سروده شده، اما نزدیک به ۲۰۰ سال است که در زمینه تصحیح و بحث و گفتگو در مورد زوایای مختلف آن، کارهای متعددی صورت می‌گیرد. شاید بتوان گفت شاهنامه‌ای که اکنون از آن صحبت می‌کنیم، در طی هزار سال سروده شده است؛ به این معنی که اکنون با مجموعه شاهنامه‌هایی سروکار داریم، که در طی هزار سال نوشته شده و تفاوت‌هایی با هم دارند. اگر در گذشته نسخه‌های مختلف از شاهنامه تهیه می‌شد، اکنون تصحیح‌ها و بحث‌های مختلف و روایت‌های کوتاه و بلند در مورد آن ایجاد می‌شود.

در کنار بحث تهیه نسخه معتبر و تصحیح شاهنامه، مسأله دیگری هم وجود دارد، و آن هم موضوع تهیه فرهنگ‌های شاهنامه است. کهن‌ترین فرهنگ یا واژه‌نامه، مربوط به حدود قرن نهم هجری قمری با نام «معجم شاهنامه طوسی» است؛ پس از آن «لغت شهنامه»ی «عبدالقادر بغدادی» از فارسی به ترکی به نگارش درآمد. در عصر حاضر نیز کارهایی انجام شده؛ از جمله اثر مرحوم دکتر صادق رضازاده شفق، اثر مرحوم عبدالحسین نوشین و آثار دیگر. تازه‌ترین کاری که انجام شده فرهنگ شاهنامه است، که حاصل تلاش استاد ارجمند آقای دکتر رواقی است.

اجازه دهید پیش از شروع بحث یک معرفی کلی از فرهنگ شاهنامه داشته باشیم: این فرهنگ در بهار سال ۱۳۹۰ در دو مجلد، از سوی مؤسسه «تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری، فرهنگستان هنر» منتشر شده است. بخش‌های مختلف کتاب از این قرار است: ابتدا سخن نخست که از ناشر است؛ در پیش گفتار مؤلف، آقای دکتر رواقی در ابتدا نگاهی به فرهنگ‌های شاهنامه کرده و آن‌ها را معرفی نموده‌اند، سپس ضرورت تدوین فرهنگ شاهنامه را مطرح کرده و به این موضوع پرداخته‌اند که چرا اساس کار خود را بر چاپ مسکوق قرار داده‌اند. مبحثی نیز درباره دست‌نویس فلورانس و بعضی از واژه‌های دشوار خوان شاهنامه ارائه شده است. ایشان روش کار خود را در قسمت دیگری توضیح داده‌اند که شیوه مدخل‌گزینی، آوانگاری، معنی‌گذاری و شاهدها است. بخش



دکتر علی رواقی

آنچه درباره معنی‌گذاری کلمات و ترکیبات کنایی شاهنامه در لغت نامه دهخدا و فرهنگ‌های دیگر موجود بوده است، در فرهنگی به نام فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه که آقای داریوش شامیاتی آن را فراهم کرده‌اند جمع آمده است؛ اما این اثر نمی‌تواند پاسخ گوی نیازهای شاهنامه‌پژوهان باشد.

در چاپ‌های مختلف شاهنامه مشکلات زیادی وجود دارد که مجال پرداختن به آن نیست، و اما فرهنگ‌های شاهنامه؛ در شماری از این فرهنگ‌ها شاید افزون بر پانصد نادرستی تنها در ضبط واژه‌ها و ترکیب‌های متن وجود دارد. تلاش من بر این بوده که این نادرستی‌ها تا حد ممکن در چاپ این فرهنگ وارد نشود. در فرهنگ حاضر حدود ۷۵۰ تا ۸۰۰ ترکیب قید شده است، که اسم مرکب یا پسوندواره فعلی یا عبارت فعلی و ترکیب کنایی است، که هیچ کدام از فرهنگ نویسان آن‌ها را ضبط نکرده، و یا برای آن معنای درستی ارائه نکرده‌اند. شاهنامه‌هایی که تا کنون چاپ شده است نه به دلیل کم‌کاری مصحح، بلکه به دلیل ضعف و کاستی‌ها و نارسایی‌هایی که دست‌نوشته‌ها داشته‌اند، شاهنامه‌های مضبوطی نیستند.

در این فرهنگ از به دست دادن ریشه‌شناسی واژه‌ها پرهیز شده است، اما اگر مجال آن را پیدا کنیم در فرهنگ بزرگی که در دست انجام است، به این کار خواهیم پرداخت.

بهرامی: ضمن تشکر از آقای دکتر رواقی، از آقای دکتر کزازی خواهش می‌کنم به همین سؤال پاسخ دهند که ضرورت تدوین فرهنگ شاهنامه چیست؟ این فرهنگ در کجای سیر فرهنگ نویسی شاهنامه قرار دارد؟ چه ضرورتی باعث تدوین آن شده و چه جایگاهی را پر کرده است؟

دکتر میرجلال‌الدین کزازی: در پاسخ به این پرسش آنچه می‌توانم گفت، این است که تا آنجا که می‌دانم، فرهنگی که دوست گرامی جناب آقای دکتر رواقی فراهم آورده است، دستاورد سال‌ها پژوهش پی‌گیر و باورمندانه است. ایشان با دلبستگی و باوری پرشور و استوار به شاهنامه، در ادامه کاری که در دست انجام داشته، این فرهنگ را فراهم آورده است. من پروایی ندارم از این که آشکارا بگویم، از دید من این فرهنگ در گونه خود بی‌همتاست. هیچ فرهنگی را نمی‌شناسم که، هم در چندی و هم در چونی، با این فرهنگ پهلو بتواند زد.

من می‌انگارم که هیچ دانش آموخته فرهیخته‌ای گمانی در این سخن ندارد که ما در این روزگار، نیازی ستوده آور به فرهنگ‌های ویژه داریم. دست کم هر کدام از شاهکارهای ادب پارسی باید فرهنگی ویژه خود داشته باشد؛ زیرا هر سخنوری زبانی دارد که تنها از آن اوست، شیوه سخنوری او با آن دیگران یکسان نیست. هم واژه‌هایی را که در زبان پارسی آشنایند و همواره به کار می‌رود او می‌تواند در معنای دیگر، یعنی معنای هنری، پندارین و نوآیین به کار ببرد، هم این که زبان پارسی آنچنان که می‌دانیم زبانی است که به آسانی و بی‌کرانه می‌توان در آن واژه‌های نو پدید آورد. بسنده است که شما دو یا چند واژه را به هم بیوندید، و واژه‌ای بی پیشینه پدید بیاورید. به درست، هم از این روست که زبان پارسی زبان سرود و سرود و سخن شده است، و بزرگ‌ترین و مایه‌ورترین سامانه ادبی جهان در آن پدید آمده است؛ زیرا هر سخنور و آفرینشگر هنری در سخن می‌تواند این زبان را آنچنان که خود می‌پسندد به کار ببرد. از همین روی من بر آنم که ما هرگز با فرهنگ‌های فراگیر، مانند فرهنگ روانشاد دهخدا، نمی‌توانیم پیچش‌ها و دشواری‌هایی را که در شاهکارهای ادب ایران است بگشاییم، پس برای هر کدام از آن‌ها باید فرهنگی ویژه به دست داد. این کاری است بسیار باریک و دشوار، و به گمان بسیار در

در میان نسخه‌های متعدد موجود، نزدیک به ده نسخه برجسته و معتبر وجود دارد، و تصحیح‌هایی که انجام شده، بر مبنای همین ده نسخه صورت گرفته است؛ اما مشکلی که همین دست‌نوشته‌ها ایجاد کرده، و باعث گمراهی مصحح می‌شود، این است که فاصله زمانی این دست‌نوشته‌ها با کار استاد توس، به صورت میانگین، حدود ۲۵۰ سال است. دوران کتابت این دست‌نوشته‌ها مصادف با قرون پنجم و ششم هجری قمری، دوران اوج آشوب‌ها و تلاطم‌های فرهنگی و دگرگونی زبان در ایران است. زبان فارسی در این دوره تحول بسیاری می‌یابد، تا قرن پنجم تقریباً با گونه‌های زبانی متفاوتی از زبان فارسی روبه‌رو می‌شویم، و از این زمان به بعد زبان، واژه‌ها، ساختارهای زبانی و تعبیرات، دگرگونی‌های فراوانی پیدا می‌کند. بر این مبنا خوانندگان یا رونویس‌گرانی که شاهنامه را در دوره‌های بعد به نگارش درآورده‌اند، نتوانسته یا نمی‌توانسته‌اند ضبط اصلی واژه‌های شاهنامه را بشناسند، از این روی ضبط‌های نادرستی را ارائه کرده‌اند.

اما این که چرا فرهنگ شاهنامه به نگارش درآمد، علت عمده آن است که با وجود گذشت هزار سال از پیدایش این اثر، چنین فرهنگی تا کنون نوشته نشده است. در این زمینه تنها دو فرهنگ وجود داشته است: یکی معجم شاهنامه که اشاره شد، و دیگری هم فرهنگ لغت شهنامه عبدالقادر که در قرن ۱۱ هجری به زبان ترکی تألیف شده است. متأسفانه این دو بزرگوار که این دو فرهنگ را تهیه کرده‌اند، شناخت خوبی از زبان شاهنامه نداشته‌اند، و کوچک‌ترین پیوند عاطفی با ذهن و زبان فردوسی پیدا نکرده‌اند. در هر دوی این فرهنگ‌ها، بسیاری واژه‌ها و لغات ناپسند به نام فردوسی ضبط شده است. که بی‌گمان از سراینده شاهنامه نیست و پاک زبانی فردوسی به گونه‌ای است که از به کار بردن حتی یک واژه از این واژه‌های ناخوشایند در شاهنامه پرهیز می‌کند. دگرگونی‌هایی که بعد از تألیف شاهنامه در آن پدید آمده بسیار زیاد است. در مقدمه چاپ عکسی نسخه شاهنامه فلورانس قید کرده‌ام، آنچه در دست‌نوشته‌های شاهنامه بعد از شاهنامه فردوسی آمده، در حقیقت آیین‌ها، باورها و نحله‌های فرهنگی و مذهبی بوده، که در دوره‌های بعد جاری است. از این روی باید از افزودن‌ها و ناهمخوانی‌های گوناگونی که در دست‌نوشته‌های مختلف می‌بینیم، برای شناخت اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و فرهنگی روزگار بعد از فردوسی بهره ببریم.

است که برای تهیه فرهنگ ویژه‌ای برای یک اثر، معنایی را که در مورد یک واژه یا عبارت در بستر تاریخی به کار رفته است، از کجا باید به دست آورد؟

دکتر حسن انوری: قبل از آغاز سخن چند بیت از شادروان حسین مسرور خطاب به فردوسی می‌خوانم؛ وی می‌گوید:

کجا خفته‌ای ای بلند آفتاب؟

ز جا خیز و بر فرق گردون بتاب

تو در جام جمشید کردی شراب

تو بر تخت کاووس بستی عقاب

تهمتن نمک‌خوار خان تو بود

و هر هفت خان میهمان تو بود

اگر کاوه ز آهن یکی توده بود

جهانش به سوهان خود سوده بود

تو آب ابد دادی آن نام را

زدودی ازو زنگ ایام را

تویی دودمان هنر را پدر

به تو بازگردد نژاد هنر

قصدم از خواندن این ابیات یادآوری این نکته بود که فردوسی یکی از

بزرگ‌ترین نوابغ بشری است. شما در بین زبان‌های زنده دنیا چند اثر می‌شناسید

که همگام شاهنامه باشد؟ ولی ما متأسفانه آنچنان که شایسته این اثر سترگ

است، نتوانسته‌ایم کاری انجام دهیم، و هر کس مثل دکتر رواقی بخواهد کاری

سترگ و ارزنده انجام دهد، باید از او تقدیر به عمل آوریم. همان طور که ایشان

فرمودند برای هر اثر ادبی باید فرهنگی جداگانه نوشت، این موضوع باید رواج

یابد، همان گونه که مثلاً در دنیای انگلیسی زبان برای شکسپیر و همچنین

برای دیگران فرهنگ‌های جداگانه‌ای نوشته‌اند. انتظار این که ما با لغت نامه

دهخدا بتوانیم شاهنامه بخوانیم، انتظار بیهوده‌ای است. اما نکته دیگری که

فرمودید: یادی از استاد فقید دکتر محمد معین می‌کنم، که در مقدمه فرهنگ

خود این گونه نوشته است: آیا باید برای نوشتن فرهنگ ابتدا نسخه‌ها را منقح

کنیم، یا ابتدا فرهنگ بنویسیم و سپس نسخه‌ها را منقح کنیم؟ در مورد کار

آقای دکتر رواقی این سؤال صادق است؛ آیا اول باید شاهنامه را به تصحیح

نهایی رساند و سپس برای آن فرهنگ نوشت، یا بالعکس؟

از مقدمه آقای دکتر رواقی بر کتاب این گونه برمی‌آید که ایشان هیچ کدام از

شاهنامه‌های مصحح را نسخه نهایی نمی‌دانند؛ حتی چاپ مسکو را که مبنای

کار خودشان بوده است. این سؤال را از ایشان می‌کنم که بر این اساس چه باید

کرد؟ آیا ابتدا باید نسخه نهایی برای شاهنامه به دست داد و بعد فرهنگ نوشت،

یا این که ابتدا باید فرهنگ نوشته شود؟ و اگر ایشان ابتدا فرهنگ نوشتند بر

مبنای چه فرضیاتی است؟

دکتر رواقی: سؤال بسیار درست و عمیق و پرزرقایی است. آقای دکتر انوری

می‌دانند که فرهنگ شاهنامه‌ای که پیش چشم شماست، موضوع رساله من

با استاد معین بوده است. در این مدت که چهل و چند سال می‌شود، هیچ گاه

شاهنامه را از دست نگذاشته‌ام. این پرسش بسیار بحث انگیز و گسترده است.

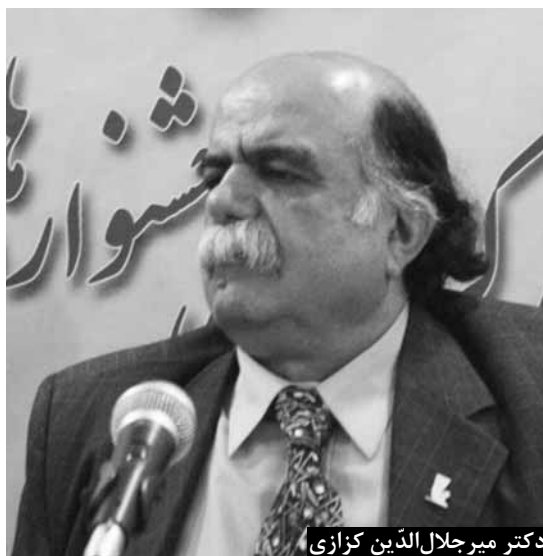
تقریباً همه متون فارسی دست‌خوش دگرگونی‌های فراوان شده است، فقط

شاهنامه نیست که من به اعتبار ارزش بالای آن گفتم که رونویس‌گران در آن

دست برده و یا کاتبان آن را عوض کرده‌اند، و در دوره‌های مختلف تغییر پیدا

کرده است. استاد کزازی به نکته‌ای اشاره کردند باید درباره آن شرح و توضیحی

بدهم. فرمودند که زبان فارسی گستره بی‌کرانی دارد، و این بی‌کرانگی سبب



دکتر میر جلال‌الدین کزازی

توان یک تن هم نیست. اگر آقای دکتر رواقی توانسته است تلاشی در این زمینه، درخور و ستودنی انجام دهد، برای این است که سالیانی بسیار است که پی‌گیر این کار است. من می‌دانم دانشجویانی را به کار می‌گمارد، برای این که واژه‌ها را از متن‌های گوناگون، با راهنمایی ایشان، درآورند. این در توان هر پژوهنده‌ای نیست. پس به ناچار می‌باید بنیادی توانمند با هموندان و همکاری دانا و فرهیخته و آشنا به کار، و با هزینه بسنده پدید آورده شود، تا بتواند این نیاز را برآورد. ما امروز بسیار بیش و پیش از آن که به دانشنامه نیاز داشته باشیم، به این گونه فرهنگ‌ها نیاز داریم؛ زیرا دیری است که روزگار دانشنامه نویسی در جهان به فرجام آمده است. درست است که ما از این دید واپس مانده‌ایم، اما به هر روی نیازی را که به دانشنامه داریم، با آگاهی از یک زبان زنده جهانی می‌توانیم برآوریم. دانشنامه به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی و زبان‌های دیگر وجود دارد؛ اما ما بیش از آن نیاز داریم که فرهنگ و ادب خود را بشناسیم. پس بهتر این است که توان و مایه و تنخواهی را که داریم در این راه به کار بگیریم و هزینه کنیم.

من این فرهنگ را دو بار خوانده‌ام. چند ماه پیش از من خواسته شد که آن را داوری کنم، خوشبختانه آن داوری سودمند افتاده است و این فرهنگ چونان کتاب برگزیده ارج نهاده شده است. این بار باریک‌تر خواندم، زیرا باید درباره آن سخن می‌گفتم. بخش آغازین فرهنگ را باریک از آغاز تا انجام خوانده‌ام، فرهنگ را نگاهی افکنده‌ام، زیرا زمان نداشتم. باور من این است که ارزش بخش نخستین، یعنی بخش بینشورانه و نظری، که آقای دکتر رواقی در آن دیدگاه‌های خود را درباره چگونگی نگرستن به واژه‌های شاهنامه آورده است، و نمونه‌هایی از واژه‌هایی که درست خوانده نشده‌اند، و یا به روشنی و به شایستگی گزارده نشده‌اند را به دست داده است، به اندازه خود فرهنگ ارزشمند است، زیرا راهگشا و راهنماست.

بهرامی: قصد داشتیم از آقای دکتر انوری خواهش کنیم درباره تعریف فرهنگ و تفاوت آن با دانشنامه صحبت کنند، اما با توجه به سخن آقای دکتر کزازی که به این نکته جالب و مهم اشاره کردند که هر اثری نیاز به فرهنگ مجزایی دارد، دو موضوع مطرح می‌شود: ابتدا این که اگر بخواهیم درباره هر اثر یک فرهنگ تدوین کنیم، باید در مورد ویژگی‌های فرهنگ صحبت کنیم؛ به این معنی که فرهنگ چه خصوصیتی باید داشته باشد؟ دومین مسأله این

شده است که حوزه‌های مختلف زبانی تفاوت داشته باشند. یکی از دلایلی که کتاب‌های ما دچار این سرنوشت نه چندان خوشایند شده‌اند، این است که زبان فارسی در حوزه‌های مختلف ایران بزرگ، یکسان و یک‌گون نبوده است؛ از این روی زبان حوزه ماوراءالنهر (فرارود)، که بخشی از ایران آن روزگار بوده، متأثر از زبان سعدی یا خوارزمی و سکایی و دیگر زبان‌های شاخه ایرانی میانه شرقی بوده است.

اما این که چه کاری باید بکنیم؟ در این فرهنگ تا جایی که در توانم بوده است، هر دو کار را انجام داده‌ام؛ اما بدون پرده‌پوشی باید بگویم شاید حدود پانصد بیت دیگر از شاهنامه وجود دارد، که باید دگرگون شود، و در این فرهنگ نیارورده‌ام.

درباره پرسش دکتر انوری، اگر من می‌خواستم به تصحیح متن شاهنامه بپردازم، همین اندک آگاهی‌هایی را که در این چهل و اند سال درباره شاهنامه به دست آورده بودم، نمی‌توانستم به دانشجویان علاقه‌مند به آن منتقل کنم. بهرامی: آیا پاسخ شما این است که اول باید متن مصحح شاهنامه را داشته باشیم، و بعد فرهنگ آن را بنویسیم؟

دکتر رواقی: پاسخ من این نیست، من می‌گویم بیشتر متون ما همین دشواری را دارد. برای اطلاع می‌گویم، در سخنرانی‌ای که در انجمن ترویج زبان فارسی در یزد داشتیم، درباره ترجمه تفسیر طبری صحبت کردم. در آنجا اشاره کردم که نسخه این کتاب که در کتابخانه سلطنتی در شش مجلد بوده، و شادروان استاد حبیب یغمایی به عنوان اساس چاپ خود از آن استفاده کرده‌اند، توسط یک کاتب یزدی نوشته شده است. مطابق نکته‌ای که در مورد تحول زبان در نقاط مختلف، و از نظر گونه‌شناسی وجود دارد، به تعبیر من این دست نوشت نمی‌تواند همان نسخه‌ای باشد که هفت نفر علمای فرارود و فرورود نوشته‌اند. این کاتب در لغات دست برده، و من شماری از آن‌ها را شناسایی کرده‌ام. همچنین در نشریه سیم‌رخ شماره یک، مقاله‌ای درباره ترجمه تفسیر طبری نوشته و حدود ۷۰ واژه نادرست آن را برشمردم، که اندکی باعث کدورت استاد یغمایی شد. این مشکل تنها در این زمینه نیست، درباره دیوان فرخی یادداشتی نوشته‌ام که با عنوان «نگرشی به دیوان فرخی»، در مجله دانشکده ادبیات در سال ۱۳۵۵ چاپ شده است. بزرگوار و محبت استاد دکتر دبیر سیاقی این بود که این یادداشت‌ها را به صورت خلاصه در آغاز چاپ بعدی



عسکر بهرامی

دیوان فرخی آوردند.

تصحیح یک متن کار یک نفر نیست، و همچنین به سرمایه‌ای کلان نیاز دارد. این کار از عهده همه اشخاصی که اکنون به این دست پژوهش پرداخته‌اند نیز بر نخواهد آمد. برای این کار باید گروهی فراهم شود، و با نگرش و بینش و تأمل، متن تصحیح و چاپ شود. من این فرهنگ را در حد توان خود آماده کرده‌ام.

دکتر کزازی: من پاسخی به پرسش آقای دکتر انوری می‌خواهم داد، و آن هم این است که اگر ما بخواهیم این فرهنگ‌ها را زمانی بنویسیم که متن یکسره پیراسته شده باشد، هرگز نوشته نخواهد شد؛ زیرا می‌انگارم که ویرایش و پیرایش متن‌های کهن مانند شاهنامه، هرگز به فرجام نخواهد رسید. همیشه واژه‌ها و بیت‌ها و نکته‌هایی وجود دارد که نادانسته و پوشیده و تاریک خواهد ماند، پس گونه‌ای داد و ستد پویای دوسویه در میان نگارش فرهنگ و ویرایش متن هست.

شما یک فرهنگ پایه فراهم می‌آوردید، بی‌گمان باید کوشید که بسیار سنجیده و برهانی و دانش‌ورانه باشد. هرچه ویرایش متن پیش رفت و به پرسش‌های کهن پاسخ‌های سنجیده داده شد، اندک اندک می‌توان آن پاسخ‌ها را در آن فرهنگ گنجانید.

بهرامی: سؤال پیش می‌آید که یکی از ابزارهای تصحیح متن، در دست داشتن فرهنگ‌هاست. اگر فرهنگی تدوین شود که یا این کاستی‌ها را دارا باشد، یا به خاطر ابیات و مطالب مبهم و نادرست، غلط‌هایی وارد آن شود، آیا این فرهنگ می‌تواند در تصحیح متن کمک کند؟

دکتر کزازی: فرهنگ‌هایی که ما می‌شناسیم فرهنگ‌های فراگیر است، از سوی دیگر، شمار این فرهنگ‌ها بسیار اندک است. سخن ما در فرهنگ‌هایی است که از این پس باید نوشته شود، وگرنه اگر آن فرهنگ‌ها راه‌گشا می‌بود، پرسمانی بر جای نمی‌ماند.

بهرامی: عرضم همین فرهنگ‌های تخصصی است؛ مثلاً یک نفر راجع به مجمل‌التواریخ فرهنگی می‌نویسد. به دلیل اهمیت موجود در متن و نادرستی‌هایی که در خواندن نسخه‌ها و تصحیح متن وجود دارد، اگر فرهنگ بر اساس چاپ موجود تدوین شود، اشکالات به فرهنگ هم منتقل می‌شود. آیا این دو همدیگر را تشدید نمی‌کنند؟ یعنی اگر در تصحیح دوباره متن به همین فرهنگ مراجعه شود، باز همان مشکلات و نادرستی‌ها منتقل نمی‌شود؟

دکتر کزازی: به هر روی، شما باید پایه‌ای داشته باشید که بر آن بنیاد کنید. آنچنان که من گفتم این فرهنگ فراهم شده است، و سخن بازپسین نیست و نخستین گام است. از این جهت هر کس به نکته‌ای نو در واژه‌شناسی شاهنامه رسید، می‌تواند آن را بر این فرهنگ بیفزاید. مانند دانشنامه‌ها، مگر همه دانش جهان در آن دانشنامه‌ها گرد آمده است؟ هر سال بر پایه یافته‌های نو، یک پوشینه، دو پوشینه یا بیشتر بر این دانشنامه‌ها افزوده می‌شود. اما بهترین شیوه یافتن معنای باریک و روشن واژه در متن، خود آن متن است، همان روشی که آقای دکتر رواقی بیشتر به کار گرفته است؛ چون واژه‌هایی که تنها یک بار در متنی به کار رفته‌اند، بسیار اندک هستند و می‌توان آن‌ها را کنار نهاد. به هر روی، باید ببینیم که نویسنده یا سراینده متن هر واژه را چگونه و در چه معناهایی به کار برده است. همین بهترین راه‌گشاست برای رسیدن به آن فرهنگ پایه.

دکتر رواقی: آقای دکتر کزازی کاملاً درست گفتند، و من هم بر همین اعتقاد و داوری هستم که اگر به این انتظار باشیم که همه متن‌ها تصحیح



استاد دکتر کزازی هم به همین شکل تصحیح کرده‌اند، ولی به جای «بر این بوم ما» «بر و بوم ما» آورده‌اند. از ضبط چاپ‌های دیگر صرف نظر می‌کنیم. در این تصحیح‌ها «رود گشتن زمین» معنی شده. این بیت دچار مشکل است، سؤال این است که «بر و بوم ما رود گردد زمین» یا «بر و بوم ما سنگ گردد زمین» و یا «بر و بوم ما آب گردد زمین» به چه معناست؟ «بر و بوم» همان زمین است. این که هر کدام از این موارد به چه معناست خود پرسشی بزرگ است. برای همین یک کلمه من ۲۶ شاهد پیدا کردم، که نه با همین قالب از متون دیگر گفته شده: «بر و بوم ما رود گردد ز هین»، «هین» به معنای سیلاب است. ببینید برای این کلمه «هین» حداقل ۲۶ شاهد وجود دارد. کلمه دیگری را مثال می‌زنم؛ در پادشاهی نوشیروان می‌خوانیم که رامبرزین آهنگ نبرد با نوشزاد را دارد:

خروشید کای نامور نوشزاد
سرت را که پیچید چو نان (یا «چونین») ز داد؟
پدرتان جهاندار آزاد مرد
شنیدی که با روم و قیصر چه کرد؟
چنین داد پاسخ ورا نوشزاد
که ای پیر فرتوت سر پر ز باد
مسیحای دیندار اگر کشته شد
نه فر جهاندار از او گشته شد
سوی پاک یزدان شد آن یاد پاک
بلندی ندیدم در این پیر خاک
آنچه خواندم بر اساس شاهنامه چاپ مسکو است. همین ابیات را در دست‌نوشته‌های دیگر به صورت‌های مختلف می‌بینیم، و در چاپ استاد دکتر کزازی آمده «سوی پاک یزدان شد آن باد پاک»، آقای خالقی هم همان «یاد

شوند، هرگز فرهنگی نوشته نمی‌شود، در این تردیدی نیست. بهتر است برای متن‌های طراز اول زبان فارسی فرهنگ‌هایی نوشته شود، اگر این فرهنگ‌ها نوشته نشود، این دشواری‌ها باقی خواهد ماند. من نکته‌هایی را از شاهنامه بیان می‌کنم تا مشخص شود مشکلات چیست و چه کسی در چه زمانی خواهد توانست این کار را انجام دهد. یعنی متن شاهنامه را نمی‌توان تصحیح کرد و بعد منتظر فرهنگ آن شد، و یا متن ترجمه تفسیر طبری را نمی‌توان آماده کرد و بعد منتظر فرهنگ آن شد.

در داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب می‌خوانیم:
تو را گاه گرمی و خوشی گذشت
گل و لاله و رنگ وشی گذشت
زمستان و سرما به پیش اندر است
که بر نیزه‌ها گردد افسرده دست
به دامن چو ابر اندر افکند چین
برو بوم ما رود (یا «بر و بوم ما سنگ»، طبق شاهنامه مسکو) گردد زمین
ز هر سو که خوانم بیاید سپاه
نتابی تو با گردش هور و ماه
تعبیر «دامن ابر» در شاهنامه یک بار دیگر هم آمده است:
چو از دامن ابر چین کم شود
بیابان سراسر پر از نم شود
این بیت را باید کسی که شاهنامه را تصحیح می‌کند پیش چشم داشته باشد. استاد خالقی در دفتر چهارم شاهنامه بیت مورد نظر را این گونه ارائه داده‌اند:
به دامن چو ابر اندر افکند چین
بر این بوم ما رود گردد زمین



دکتر مجتبی منشی زاده

آمده‌اند، بسیار دشوار خواهد بود.

تا به حال یک جلد فرهنگ تاریخی منتشر شده، و دو جلد دیگر آن با سرپرستی دکتر خانلری نزد پژوهشگاه است. جلدی که منتشر شده نیاز به بررسی سیر تحول واژه و ریشه‌شناسی دارد، و این که بدانیم در آن دوره آیا گونه‌های مختلف آن به کار می‌رفته است یا خیر، و از آن میان کدام به تاجیکی، کدام به میان رودان، کدام به فارسی و کدام به منطقه خراسان و غیره تعلق دارد. این موارد را می‌توان با استفاده از زبان‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی تشخیص داد، و کار دشواری نیست. نمونه آن این که واژه «فرامشت» به جای فراموش در متون، یعنی متونی مانند فارسی میانه و بلخی یا خوارزمی و سغدی تا دوره‌های دیگر قابل بررسی است. این مواردی است که استاد اشاره کردند، و نیازمند همکاری اشخاص دیگر با تخصص‌های دیگر با ایشان است. ایشان به تنهایی تا به حال کار بسیار سترگی را انجام داده‌اند.

واژه‌هایی مثل کازه، کاژه و آبرو، واژه‌هایی هستند که امروزه معنی آن‌ها فرق کرده، و دیگر به معنای قدیم خود به کار نمی‌رود. شاید کسی آبرو را به تاللو و درخشش رو معنی نکرده باشد، ولی می‌دانیم که دو ریشه آب به کار می‌رفته است. بنابراین، وقتی می‌گوییم آبرو کسی می‌رود - که ایشان بیتی به شاهد آن آورده‌اند - توسعه یعنی حیثیت، مرتبه و رده اجتماعی، و در واقع همان تاللو و درخشش روی شما به زردی تبدیل شود و خجل شوید؛ این گونه موارد در فرهنگ لغات قید نشده است.

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که مطرح شده، خط طولی داستان است. یعنی مصحح محترم باید قبل و بعد از کلام را بداند، تا متوجه شود که منظور چیست. ایشان از این شیوه با عنوان «خط طولی داستان» یاد کرده‌اند.

اما سؤالی که درباره فرهنگ‌نامه‌ها فرمودید، به نظر من فرهنگ‌نامه‌هایی از این دست حتماً باید متن بنیان باشد؛ یعنی از دل فرایند تصحیح متن و انتقاد بیرون بیاید. این فرهنگ باید هر چند سال بازبینی شود، و بر اساس نظرات جدید سنجیده شده و تصحیح گردد. به مرور فرهنگ مد نظر پدید خواهد آمد. این دو همدیگر را می‌سازند؛ به این معنی که هم فرهنگ‌ها به خوانش متن کمک می‌کنند، و هم خوانش متن در تصحیح فرهنگ‌نامه‌ها و نسخه نهایی آن موثر است، و این فرایند دوسویه است.

کار دیگری که می‌توان انجام داد، این است که اگر میان داده‌ها و اطلاعات

پاک آورده‌اند و معنی فرموده‌اند. «یاد پاک» به معنای صاحب ذکر خیر، ذکر جمیل، گرامی یاد، مرحوم، به ما رسیده است. ما می‌دانیم که تعبیر روح‌القدس همان «یاد پاک» است، نه «یاد پاک»، شما چگونه توقع دارید که اول متن شاهنامه یا دیگر متن‌ها را چاپ و تصحیح کنیم سپس به کار نوشتن فرهنگ‌نامه بپردازیم؟

دکتر انوری: بعد از چاپ مسکو چاپ خالقی به بازار آمده است، و در مورد آن بسیار سخن گفته‌اند. از مقدمه شما این گونه بر می‌آید که آن را قبول ندارید. دکتر رواقی: من تصحیح متن شاهنامه آقای دکتر خالقی را به تمام و کمال نمی‌پذیرم، یادداشت‌های ایشان خوب است.

بهرامی: از دید فرهنگ‌نویسی، و فرهنگ‌نگاری اگر صحبتی در مورد فرهنگ شاهنامه وجود دارد، از آقای دکتر منشی زاده خواهش می‌کنم که ارائه دهند. این فرهنگ شاهنامه، با توجه به تخصص شما در حوزه زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی، چه نیازهایی در حوزه زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی را پاسخ می‌دهد، و از آن سو چه کمک‌هایی در بهتر کردن چنین فرهنگی می‌تواند بشود؟

دکتر مجتبی منشی زاده: پیش از پاسخ به سؤال شما، باید بگویم که مقدمه دوپست صفحه‌ای را که ایشان نوشته‌اند خواندم. مقدمه خود حاکی از این است که یک‌دست و در یک زمان و در یک دوره نوشته نشده است. یکی از سؤالات عمده‌ای که استاد در مقدمه مطرح فرموده‌اند، آن بود که ویژگی‌های مصحح شاهنامه کدام است؟ ایشان سه شرط بر شمرده‌اند. گرچه وارد این موضوع نمی‌شوم ولی با آنچه ایشان در آنجا مطرح کرده‌اند موافقم. اگر این سه شرط مهیا نباشد، تصحیح آنچنان که باید انجام نخواهد شد.

از موارد قابل استفاده و جالب دیگر مقدمه، طرح این سؤال بود که اساس و پایه قرار دادن شاهنامه فلورانس از سوی فرهیختگان، آیا درست است یا خیر؟ و اگر درست است به این سؤال بسیار ظریف پاسخ بگویم که ویژگی‌های زبانی، آوایی، ساختار و نحوی این شاهنامه، مربوط به کدام لهجه یا گویش‌های منطقه خراسان بزرگ است؟ آیا با توجه به ملاحظات زبانشناسی تاریخی و تطبیقی و با ویژگی‌هایی که من دیدم - مثلاً در سطح واجی و صورت‌هایی که ایشان آورده‌اند - تقریباً می‌توان گفت که خارج از منطقه خراسانی است که ما می‌شناسیم؟ یا دست کم منطقه‌ای که فردوسی در آن به سر می‌برده و در تاریخ مشخص است؟ بنابراین اشاره استاد به این که این نسخه مربوط می‌شود به میان رودان و مثلاً لهجه‌های تاجیکی و جز آن، برای من بسیار جذاب بود و می‌توانم پیشاپیش بگویم که صحت آن را نیز می‌توان با روش‌هایی که ما به کار می‌بریم به اثبات رساند.

نکته سومی که در مقدمه خواندم، بحثی بود که ایشان تحت عنوان بدخوانی برخی از ابیات مطرح کردند. چیزی حدود بیست بیت از ایشان خواندم که با شاهنامه مسکو و دیگران هم مقایسه شده بود. نتیجه آنکه هشتاد تا نود درصد از مواردی که استاد در این بدخوانی‌ها فرمودند، درست است، و دوستان راه را به درستی نرفته یا کمتر به اصل موضوع پرداخته‌اند.

دو نکته دیگر هم هست که سؤال کردید؛ یکی تهیه و تدوین فرهنگ تاریخی زبان فارسی در دوره‌های مختلف، چه حسب نیاز دوره‌های تقویمی و تاریخی، و چه دوره‌هایی که اثر بدیع ادبی پیدا شد. آیا می‌توان فرهنگ تاریخی برای قرون چهارم، پنجم و ششم داشت؟ این به نظر من ضرورتی است. به علاوه آیا برای این دوره‌ها می‌توان کتاب دستور جداگانه‌ای نوشت؟ به گمان من باید نوشت. در غیر این صورت فهم شاهنامه و متونی که در این دوره پدید

در عین حال بر اساس کاربرد آن واژه یا تعبیر در بیت، آن را بر مبنای تشخیص خود معنی‌گذاری کنیم. از تمام فرهنگ‌ها هم استفاده کرده‌ایم، ولی تا جایی که امکان داشت نادرستی‌های آن فرهنگ‌ها را نیاورده‌ایم. به دلیل این که من هم در زمینه گونه‌شناسی کار کرده‌ام متن‌شناسی، از همخوانی‌های معنایی که میان واژه‌های متون مختلف دیده‌ایم در معنی‌گذاری این متن بهره برده‌ایم. یعنی معنی‌گذاری‌های این فرهنگ سنجشی و مقایسه‌ای کار شده است.

بهرامی: با توجه به ابهاماتی که اکثر متن‌های شاهنامه دارد، آیا شیوه شما این احتمال خطا را زیاد نمی‌کند؟ مثلاً ذیل مدخل «پرورده» سه معنی آمده است: یکی پرورش یافته (که پرورده بت پرستان بندد) و دومی آفریننده (جهاندار و پرورده روزگار) و سومی خیس‌ساز و آماده کرده. پرورده صفت مفعولی است، که البته می‌تواند در معنای فاعلی هم به کار رود اما به معنای آفریننده نیست، بلکه معنایش پرورش دهنده یا همان رب است. آمدن آن در کنار جهاندار این ابهام را ایجاد کرده که به معنای آفریدگار یا آفریننده است. به نظر من اینجا اتکا به متن چنین ابهامی را ایجاد و وارد فرهنگ کرده است.

دکتر رواقی: من در ابتدای کتاب نوشته‌ام که دشواری‌هایی وجود دارد. مثلاً با کلمه «بخت» در شاهنامه ترکیبات زیادی وجود دارد. در جایی ترکیب «پیروزبخت» آمده که صفت خداوند هم می‌باشد. من با توجه به آشنایی با واژه‌هایی چون بُختار، بُختان، بُختان، و مصدر این واژه‌ها یعنی بُختن و بُخشیدن، پیروزبخت را صفت باری تعالی در نظر گرفته‌ام. در حالی که فرهنگ‌های دیگر به آن اشاره هم نکرده‌اند. همچنین در مورد لغت پرورتن، مثل بسیاری از کلمات دیگر، در اینجا پرورده می‌تواند به معنی پرورنده باشد. در شاهنامه در جاهای دیگر «پرورنده تویی» ذکر شده است. مرحوم فروزانفر می‌فرمودند که در زبان فارسی تمام مصادر متعدی است، یا کاربرد متعدی دارد. پرورتن به معنی پروراندن نیز به کار می‌رود، یک مصدر می‌تواند دو کاربرد داشته باشد.

بهرامی: در مورد تعاریفی که در مقابل ترکیبات و واژه‌ها آمده، آیا بهتر نبود شیوه فرهنگ‌نگاری مرسوم به کار می‌رفت؟ مثلاً ذیل پر هنر نوشته شده: «آگاه و دارای مهارت و برخوردار از دانش در زمینه‌های گوناگون رزمی و فرهنگی». گاهی در تعریف، یک ترکیب یا حتی فقط یک لغت، آمده است و گاهی یک جمله فعل دار. سؤال از آقای دکتر انوری دارم که آیا در فرهنگ‌نگاری ضرورت ندارد که این موارد به صورت کوتاه‌تر و فشرده‌تر، یا مثلاً در قالب عبارت مصدری به کار رود؟

دکتر رواقی: از نظر من امکان ندارد، زیرا من چکیده معنی هنر را مثلاً از ده متن کهن فارسی پیش چشم داشته‌ام تا توانسته‌ام برای کاربرد پرهیز در شاهنامه این معنی را پیشنهاد کنم.

دکتر منشی زاده: به نظر من باید بر اساس اصولی که بخشی از آن را آقای دکتر انوری فرمودند، اتفاق نظر کرده و شیوه واحدی را در پیش بگیرند. مقدمه فرهنگ بیان شود که از چه شیوه‌ای استفاده شده، و خواننده چگونه باید از آن استفاده کند. در متنی که مربوط به قرن هشتم می‌شود و شاکردی از یک گروه زبده، قرآن کریم را بین خط به مازندرانی ترجمه کرده، واژه کفر را به «اوی راهی» (avē rāhi) برگردانده است. در این فرهنگ نوشته شده که «بی راهی» دقیقاً به همین معنا است. ممکن است سؤال پیش بیاید که سند آن کجاست؟ یعنی شما از چه منبعی نقل می‌کنید که «بی راهی» یا «بی راهی» به معنای بی دینی و کفر یا گمراهی است؟ در حال حاضر هم از این اصطلاح استفاده می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم «بی راه می‌گوید». این‌ها مسائلی است که

تمایز قائل شویم، دسته بندی آن‌ها چگونه است؟ کدام را باید بگوییم کلمه ساده، یا مرکب، یا مشتق، یا عبارت فعلی یا فعل مرکب یا فعل انضمامی و جز آن؟ این کار نیاز به همکاری با افراد دیگر دارد.

دکتر رواقی: فرهنگ تاریخی‌ای که بدان اشاره فرمودید، در حقیقت فرهنگ تاریخی نیست؛ زیرا از دوره اول زبان فارسی، میان سده‌های سوم و پنجم، حدود ۷۳ متن در دست است، در حالی که در فرهنگی که در بنیاد فرهنگ ایران شکل گرفته، تنها از سیزده کتاب استفاده کرده‌اند و در واقع از ۶۰ کتاب سده‌های نخستین زبان فارسی در آن بهره نبرده‌اند. با تأسف باید گفت با وجود این که تألیف بخش دوم این کتاب از حدود سال ۱۳۶۰ آغاز شده است، تا امروز که سال ۱۳۹۱ است، حتی یک جلد دیگر از آن منتشر نشده است.

دکتر منشی زاده: سهمی که دکتر کزازی در بخشی از این کار داشته‌اند ناگفته نماند. ایشان در شاهنامه نه جلدی خودشان، بخشی از کار ریشه‌شناسی و تحولات تاریخی و غیره را انجام داده‌اند، که باید برای کسی که در این زمینه فعالیت می‌کند مدنظر قرار گیرد.

بهرامی: با توجه به این که فرمودید ویراست دوم از این فرهنگ در دست تهیه است، از آقای دکتر انوری خواهش می‌کنم که با تمرکز بر خود همین فرهنگ، در مورد ویژگی‌های آن صحبت بفرمایند، و اگر پیشنهادات یا نظراتی دارند بیان نمایند. خواهش من این است که به صورت مختصر در مورد اصول فرهنگ‌نویسی بفرمایند و سپس به این موضوع خواهیم پرداخت.

دکتر انوری: دو نظر در مورد نگارش فرهنگ متن وجود دارد: یک نظر این است که این فرهنگ‌ها مطابق شیوه فرهنگ‌های عمومی تدوین شود، نظر دیگر این است که هر کدام از فرهنگ‌های متون خاص، شیوه خود را می‌طلبند. ظاهراً آقای دکتر رواقی از نظر دوم پیروی کرده‌اند. ایشان به عنوان مثال ترکیبات را در ذیل واژه اصلی گردآوری نکرده‌اند، بلکه هر کدام را در ذیل جایگاه الفبایی خودش آورده‌اند. مثلاً در یک فرهنگ عمومی «دست فرا کسی کردن» ذیل «دست» می‌آید. اما آقای دکتر رواقی آن را در ذیل خود ترکیب آورده‌اند. سؤالی در این خصوص دارم که ایشان توضیح دهند چرا این شیوه را اتخاذ فرمودند؟

دکتر رواقی: سؤال بسیار سنجیده‌ای بود. این کار را آگاهانه انجام دادیم، این فرهنگ یک فرهنگ دم دستی است. قبل از این که بخواهم به سؤال شما پاسخ دهم، اشاره کردم که خوشبختانه فرهنگ دیگری برای شاهنامه در دست تهیه است، که فرهنگ بزرگ شاهنامه است. در فرهنگ بزرگ شاهنامه ترتیب اول رعایت شده و تا کنون تا حرف «دال» آن را آماده کرده‌ایم. مثلاً تمام ترکیبات آب ذیل واژه آب آمده است. فرهنگ حاضر یک فرهنگ کوچک است، و بیشتر برای استفاده عموم تعجیل شده است. پژوهشی را که آقای دکتر منشی زاده درباره ساختار واژگان شاهنامه مطرح کردند برای فرهنگ بزرگ شاهنامه آماده شده است. البته می‌خواستیم که به همین فرهنگ هم اضافه شود، اما به علت افزایش حجم که مناسب یک فرهنگ دم دستی نبود، به فرهنگ بزرگ شاهنامه موکول شد. در آن کتاب یک مجلد درباره قالب‌های ترکیبی زبان شاهنامه به صورت ضمیمه خواهد آمد.

بهرامی: برای معنایی که در مقابل هر ترکیب یا واژه قرار دارد، آیا از منبع خاصی استفاده شده است؟

دکتر رواقی: به این علت که برخی ترکیبات و واژه‌ها در هیچ یک از فرهنگ‌های در دسترس و موجود فارسی ضبط نشده، یا فرهنگ‌نامه‌هایی که آن را ضبط کرده‌اند معنی نادرستی برای آن آورده‌اند، کوشیدیم بر پایه تجربه، و



دکتر حسن انوری

مطرح نشده است.

باز به عنوان نمونه در ریشه‌های قوی واژه کار را داریم. کار یعنی شما موجد حرکت چیز دیگری شوید، مثل بار که موجد بردن چیز دیگری شده‌اید. ما امروز این معنی را نمی‌دانیم، اما از واژه کار استفاده می‌کنیم، و می‌گوییم «فلان کس چه کاره است؟» یعنی «موجد چه حرکتی است؟». این معنی در بسیاری از موارد در نسخ و تصحیح شاهنامه آمده، و می‌توان از آن استفاده کرد. دکتر انوری: در این مورد به خصوص به نظر من باید کلمه «هنر» را نیز به عنوان مدخل بیاورند، زیرا هنر به معنای امروزی در شاهنامه به کار نرفته، و معنای خاص خود را دارد. بنابراین برای مدخل «زن پر هنر» بنویسند: زن با فضیلت، رجوع کنید به «هنر». و در همین مورد پرورده، باید به اختصار معنا شود و ارجاع داده شود به کلمه هنر.

دکتر رواقی: این را اضافه کنیم که در معنایی که برای هنر گذاشته‌ایم، معنی هنر امروز را نیز در نظر گرفتیم. در فرهنگ آمده است «ممارست در کاری»، از این روی واژه هنرپیشه صفت کسی است که آنقدر در یک هنر ورزیده شده باشد، که بتوان به او هنرپیشه گفت. بنابراین بار هنری امروز را نیز با توجه به این که در متون همزمان، مثل قابوسنامه و یا ترجمه‌های قرآن بوده است، در نظر گرفته‌ام.

دکتر انوری: آقای دکتر از هفتاد سال پیش به این طرف هنر در مفهوم «Art» انگلیسی به کار رفته است، نه به معنایی که در شاهنامه و متون دیگر آن زمان بوده.

دکتر رواقی: این فرمایش درست است، در شاهنامه مثلاً هنرمند کسی است که تیراندازی نیک می‌داند. در این مجموعه در مورد هنر گفته‌ایم ممارست و تجربه و اندوختن کارهایی که موجب مزیت آن شخص بر دیگری می‌شود، از این لحاظ به معنای امروزی هم نزدیک است، نه دقیقاً به همان معنایی که امروز به کار می‌رود.

دکتر کزازی: پاره‌ای از یادداشت‌های من در استوارداشت نکته‌هایی است که آقای دکتر رواقی در نقد آنچه دیگران درباره واژه‌ای آورده‌اند، بیان کردند. یک نمونه داستان «درفش» و «درخت» است. نمونه‌های دیگری در زبان پارسی وجود دارد، مانند «بخش» و «بخت» که شناخته شده است. نمونه دیگری هم یافته‌ام که شاید کسی نیافته باشد، و آن هم «کفت» و «کفش» است. کفت را

در «کفتان» داریم، که در ریخت «خفتان» به کار رفته است، از ستاک باستانی «کف» به معنی پوشیدن؛ که هنوز در کلماتی مانند کپره، کفره و حتی در ریخت «قَب» در «قبا» مانده، همچنین در واژه «کپَنک» که تن پوش نم‌دینی است که چوپانان کرد و لر بر تن می‌کنند. آنجا هم کفش به هر روی پای را می‌پوشاند، یعنی آن دگرگونی «ت» به «ش» یا وارونه‌اش را در آنجا هم می‌توانیم ببینیم. نکته دیگر درباره نام ناشناخته «ازکهل» است، که در بیتی از شاهنامه آمده است. ایشان در فرهنگ گفته‌اند که این واژه باید ریخت گشته «ازگهن» باشد، از همان «ازگهان» و «اشکهان» دیو تن‌آسانی در پهلوی. اما من می‌انگارم که این ریخت «ازکهل» هم بی راه نیست، این را بر پایه واژه‌ای می‌گویم که در گویش کرمانشاهی کاربرد دارد، که می‌گویند فلان به «ازگل دیو» می‌ماند، حتی واژه دیو هم آنجا در کنار ازگل آمده است، به معنی کسی که چرکین و آشفته و ناتراشیده و ناخراشیده است؛ این معنی با آن تن‌آسانی یکسره می‌سازد. دکتر رواقی: در نسخه بدل همین کلمه به جای «ازگل» «انگرم» آمده، که می‌تواند کاربردی از «انگره مثنوی» باشد.

دکتر کزازی: نکته دیگر این که آقای دکتر رواقی «پراگندن» یا «پراگندن» را در پارامای ریخت‌های به کار رفته در شاهنامه یافته‌اند. این واژه وارونه «پراگندن» است. من این را «پراگندن» می‌خوانم، «پراگندن» وارونه «پراگندن» است. نیازی نیست که ما آن را با «پُر» پیوند بدهیم، با آن پیشاوند، همین معنا، یعنی یکسره آگنده، از این واژه بدست خواهد آمد.

دکتر رواقی: «همان گنج من هست آگنده پُر» در نسخه‌ها و در تفسیر شُنقشی «آگنده پُر» آمده، و در شاهنامه با «دُر» هم قافیه شده است. شاهد را در مقدمه شاهنامه آورده‌ام. آمده است:

هم از کان یاقوت و دریای دُر

همی گنج من هست آگنده پُر
«حقاً که هر کس که فرمان تو برد، از مردمان و پریان، حقاً پُر بیاگند دوزخ را از شما». دیگر «دل او پاک از همه وسوسه‌های شیطان، و آنگه پُر از علم کرد، و پُر از کرامت بیاگند».

دکتر کزازی: بر پایه بیت‌هایی از این گونه که نمی‌دانم شمارشان در شاهنامه چند است؛ اما بی‌گمانم که پر شمار نیست، می‌توانیم ریخت «پراگندن» را نیز روا بداریم و بپذیریم، چونان ریخت کم‌کاربرد؛ لیک در بیت‌های دیگر که بایستگی قافیه ما را ناچار نمی‌دارد که واژه را «پُر» بخوانیم، ریخت «پراگندن» که ریخت شناخته و پر کاربرد و پیشاوندی است، شاید زینده‌تر و پذیرفتنی‌تر باشد.

نیز در دیباچه نوشته‌اید که واژه «پدید» در بیت

چو آگاهی تو سوی من رسید

به روز سپیدم ستاره پدید
از مصدر «پدیدن» یا «پدیدیدن» است. بر پایه دیدگاه شما، «پدید» در این بیت، فعل است و برابر با «پدید شد». این کاربرد در واژه «پدید» بسیار شگفت است و دور از ذهن. دیدگاه من درین باره چنین است: ما ریختی داریم در نحو کهن، که گاهی در شاهنامه و متن‌های کهن پارسی دری هم کاربرد یافته است، و آن این است که در گردانش فعل گاهی پایه بر شناسهٔ مفعولی نهاده می‌شود. یک نمونه آن همین می‌تواند باشد: «به روز سپیدم ستاره پدید»، یعنی مرا به روز سپید ستاره دید. به سخن امروز «ستاره را در روز سپید دیدم». این هنجار نحوی هنوز در کاربردهای گویشی روایی دارد؛ برای نمونه در گویش تهرانی که می‌گویند «گشتمه» یا «تشنمه»، یعنی مرا گشتمه است یا مرا گرسنه

نامدار و شناخته شده است:

و گرنه تو از هدیه روشن‌تری
به دارندگان جهان افسری

یا

گر افزون شود دانش و داد من
پس از مرگ روشن بود یاد من

یا

سکندر بدو گفت من روشنم
که در این لخت (مصرع) روشن به معنی تندرست است. یا مثلاً «رنگ» به
تنهایی در شاهنامه در معنای سرخ به کار رفته:

کمرهای زرین و زرین ستام
ز یاقوت با رنگ زرین دو جام
رنگ در اینجا به معنای سرخ است. «رنگ باز یافتن» به معنای تندرست
شدن و بهبودی یافتن:

یکی ماه باید زمان و درنگ
که تا خستگان باز یابند رنگ
که در فرهنگ نیامده بود. «رایگان شدن جهان بر کسی» به معنی آسودن،
بی غم شدن:

بخفتند ترکان و پرمایگان
جهان شد جهان جوی را رایگان
یعنی چون خفت از رنج و اندوه آسود.

همچنین برای «دست» چندین معنا داده‌اید، اما معانی بسیاری هم از دست
رفته است. یکی ریختی است از دشت که زبان‌شناسان آن را سندهی می‌گویند،
مانند درست و درشت:

یکی بیشه دیدیم کرده چو دست
درختان بریده چراگاه پست
یا در این بیت دیگر که مربوط به زمانی است که گرگین بی بیژن باز
می‌گردد، و گویا به پیشواز او می‌رود و او را می‌بیند:

چو اسب پسر دید گرگین به دست
پس از خاک و آسمه بر سان مست
این ریخت از نظر نحوی ناساز است و «چو اسب پسر دید گرگین بدست»
معنای روشنی ندارد. من این را بدین گونه خوانده‌ام: «چو اسب پسر دید و
گرگین بدست». یعنی اینجا دست ریختی است از دشت: چون اسب پسر و
گرگین را در دست یا دشت دید.

دکتر انوری: حرف نهایی بنده این است که به آقای دکتر رواقی تبریک
بگوییم به خاطر کار بزرگی که انجام داده‌اند، و امیدوار باشیم که آن فرهنگ
بزرگ شاهنامه هرچه زودتر جای آن را بگیرد.

دکتر منشی زاده: از آقای دکتر رواقی که یک تنه این کار بزرگ را به انجام
رساندند، صمیمانه سپاسگزاری و قدردانی می‌کنم.

بهرامی: بنده هم از ایشان و از همه مهمانان عزیز تشکر می‌کنم.
دکتر رواقی: از استادان ارجمند و مجری محترم که از روی مهربانی و آگاهی
و دانایی این پژوهش را کاری بزرگ دانستند و آن را ستودند سپاس بسیار دارم.
هم‌چنانکه از همکارانم که در فراهم آوردن فرهنگ شاهنامه سال‌ها و ماه‌ها،
هر روز از بامدادان تا دیرگاهان مرا یاریگری کردند بیش از پیش سپاسگزاری
می‌کنم.

است. این در یکی از شاخه‌های زبان کردی هنوز کاربرد دارد. یعنی یکسره
فعل را به همین شیوه می‌گردانند اگر مصدر آمیغی یا مرکب باشد. برای نمونه
کردان می‌گویند: نانم هورد، نانت هورد، نانش هورد؛ یعنی غذا خوردم، غذا
خوردی، غذا خورد. یا نانم خورد، نانت خورد، نانش خورد. من نمی‌گویم آنچه
شما نوشته‌اید یکسره پذیرفتنی نیست، خواست من این است که این را به این
شیوه هم می‌توان روا دانست. حتی در شاهنامه من نمونه‌ای یافته‌ام که فعل
با شناسه فاعلی گردانیده شده است. در داستان فرود آمده «من ز مادر شنود»
یعنی از مادر شنیدم. نمونه دیگر از شاهنامه:

«چو دانند کم کوس بر پیل بست
سم اسب ایشان کند کوه پست»
یعنی من کوس بر پیل بستم. چو دانند که مرا پیل بر کوس بست، یعنی
چو دانند که من پیل بر کوس بستم. آنجا می‌توان گفت که این واژه بدید باشد
یعنی مرا بدید که برابرست با: من بدیدم.
دکتر رواقی: من پنج نمونه دیگر هم برای کاربرد «پدین» در شاهنامه، در
پیش‌گفتار کتاب آورده‌ام.

دکتر منشی زاده: ساختی را که استاد کزازی مطرح کردند ساخت
«ارگتیو» یا ساخت گنایی می‌گویند که در آن فعل با مفعول مطابقت دارد،
ساختی که در آن مقصود اصلی فعل، به صورت صفت مفعولی ظاهر
می‌شود، و از روی ضمائر متصل می‌فهمیم کننده کار چه کسی است. این
«کم» ای که استاد خواندند، یعنی همان «که من»، من آن در حالت دیتیو
است، و این سابقه دارد، و در خراسان امروزی و گناباد و در زبان کردی و
بلوچی هم وجود دارد.

دکتر کزازی: از بخش فرهنگ هم یکی دو نکته یاد کنم. یک کاستی
فرهنگ آقای دکتر رواقی از دید من، این است که شما آن نکته‌های نویافته
را در این فرهنگ نیاوردید. مثلاً در مورد «ترشش» به‌جا بود یاد می‌کردید که
«پُرشش» را باید «ترشش» خواند.

دکتر رواقی: چون همه این نمونه‌ها را در مقدمه آورده‌ام دیگر نخواستم
تکرار مکررات شود.

دکتر منشی زاده: «ترشش» را در چه معنا به کار بردید؟
دکتر رواقی: «نیامد که پُرشش و سرد باد» را من «نیامد که ترشش و سرد
باد» آورده‌ام، زیرا در آن زمان ضحاک از به دنیا آمدن فریدون می‌ترسد.
بهرامی: بعضی موارد مدخل نشده است. مثلاً «مزدکی» مدخل شده، اما
«کشانی» مدخل نشده است. این آیا دلیل خاصی دارد؟

دکتر رواقی: ببینید کشانی نسبت است، در حالی که مزدکی صفت است،
مضاف منسوبی است که به شهر نسبت داده شده است. اگر این کاربرد را ضبط
می‌کردیم در این صورت می‌بایست تمام نمونه‌های همانند آن را می‌آوردیم.
دکتر کزازی: گفته شد، ما هنوز تا رسیدن به آن فرهنگ فراگیر شاهنامه راه
درازی در پیش داریم. ببینید مثلاً برای «روز شمردن» چند معنا داده‌اید. اما من
یک نمونه می‌آورم، شوریده و ناشکیب انجام دادن کاری بودن:

مرا نیز چیزی که بایست کرد
به جای نیا تـوس روز نبرد
ز خوبی و از مردمی کرده‌ام
به پاداش او روز بشمردم
یعنی سخت ناشکیب بوده‌ام که او را پاداش دهم. این نمونه‌ای است از آن
معناهایی که در فرهنگ نیامده است. یا «روشن» که از دید من یک معنای آن